**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14021019**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

یک روایتی را مورد بحث قرار دادیم در مورد اینکه آیا ازش استفاده می‌شود زکات تعلق به عین دارد؟ روایت ۱۲۶۲۷ بود.

صحیحۀ «ْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام قَالَ: قِيلَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام لِأَيِّ شَيْ‌ءٍ جَعَلَ اللَّهُ الزَّكَاةَ خَمْسَةً وَ عِشْرِينَ فِي كُلِّ أَلْفٍ وَ لَمْ يَجْعَلْهَا ثَلَاثِينَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَهَا خَمْسَةً وَ عِشْرِينَ أَخْرَجَ مِنْ أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ بِقَدْرِ مَا يَكْتَفِي بِهِ الْفُقَرَاءُ وَ لَوْ أَخْرَجَ النَّاسُ زَكَاةَ أَمْوَالِهِمْ مَا احْتَاجَ أَحَدٌ.»

ما در جلسۀ قبل به تقریبی عرض کردیم این روایت دال به تعلق به عین نیست، و محصل تقریب این بود که معلوم نیست مراد از اخراج خداوند به نفس جعل باشد بما هو جعل، ممکن است از جعل به اعتبار اینکه علت هست برای امتثال و با امتثال زکات از مال خارج می‌شود این تعبیر اخرج باشد. بعد به ذهنم رسید که بحث یک مقداری راحت‌تر از این بحث هست و یک نکته‌ای را من غفلت کرده بودم که این نکته خیلی از بحث‌های سابق ما را هم خراب می‌کند، آن این است که در این روایت نیامده که اخرج من العین الزکوی بقدر ما یکتفی به الفقراء، اخرج من اموال الاغنیاء، اموال اغنیاء کل اموالشان است، می‌گوید خداوند از اموال اغنیا به مقداری که فقرا کافی‌شان باشد خارج کرده، اگر اینجوری گفته بودند که از مال زکوی خداوند این مال را خارج کرده خب حالا شما ممکن است بگویید که ظاهرش این هست که زکات در این مال بوده است و ملک فقراست، ملک ارباب زکات نیست. ولی نه از کل اموالشان، از کل اموالشان این مال خارج شده و اینکه مردم هم زکات اموالشان را ادا می‌کنند نه اینکه، یعنی با پرداخت زکات قسمتی از مالشان از مالیاتشان خارج می‌شود که آن ممکن است در عین زکوی باشد، ممکن است با پرداخت قیمت باشد. و همین مطلب بعضی استدلالات بعضی‌ها کردند برای اینکه زکات متعلق به عین هست و واژۀ اخراج به عزل امثال اینها به اینها استدلال شده. واژه‌های اخراج در یک روایاتی، ۱۲۸۳۵، یک بحثی هست در مورد اینکه آیا زکات شخصی اگر زکات را پرداخت نکرد تا زکات تلف شد این زکات ضامن هست یا ضامن نیست؟ این بحث‌ها. ببینید این تعبیر را، قال قلتُ لابی عبد الله علیه السلام. حالا این مربوط به آن بحث نیست، مربوط به بحث دیگری است. آن که اصلا اخراج زکات در این روایت می‌گوید به یک معنا شاید لازم باشد. روایت «يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام زَكَاتِي تَحِلُّ عَلَيَّ فِي شَهْرٍ أَ يَصْلُحُ لِي أَنْ أَحْبِسَ مِنْهَا شَيْئاً مَخَافَةَ أَنْ يَجِيئَنِي مَنْ يَسْأَلُنِي [یکون عندی عدة]» این را حبس می‌کنم که به هر حال مالی داشته باشم اگر کسی آمد از من زکات خواست چیزی داشته باشم که پرداخت کنم.

«فَقَالَ إِذَا حَالَ الْحَوْلُ فَأَخْرِجْهَا مِنْ مَالِكَ و لَا تَخْلُطْهَا بِشَيْ‌ءٍ»

اخرجها من مالک، یعنی زکات را کنار بگذار، دیگر لا تخلطها بشیء، با سایر مالت قاتی نکن، این اخرجها من مالک نه اینکه قسمتی از آن مال زکوی را خارج کن، زکات را از مالت خارج کن، یعنی عزل کن، این زکات می‌تواند قسمتی از آن مال زکوی باشد، می‌تواند قسمتی از مال زکوی نباشد به قیمت باشد، امثال اینها. حالا زکات به قیمت را حالا هر جور که ما صحیح دانستیم، این ازش استفاده می‌شود که شما قسمتی از مال را به عنوان زکات کنار بگذار و با چیز دیگر قاتی نکن. این معنایش این نیست که آن مال زکوی قسمتی‌اش مال فقرا باشد، یا مثلا.

۱۲۸۴۱: «سَأَلْتُهُ عَنِ الزَّكَاةِ تَجِبُ عَلَيَّ فِي مَوْضِعٍ لَا يُمْكِنُنِي أَنْ أُؤَدِّيَهَا قَالَ اعْزِلْهَا» باید آن را عزلش کنی، یعنی از مالت جدا کنی.

«فَإِنِ اتَّجَرْتَ بِهَا فَأَنْتَ ضَامِنٌ لَهَا وَ لَهَا الرِّبْحُ وَ إِنْ تَوِيَتْ فِي حَالِ مَا عَزَلْتَهَا مِنْ غَيْرِ أَنْ تَشْغَلَهَا فِي تِجَارَةٍ فَلَيْسَ عَلَيْكَ وَ إِنْ لَمْ تَعْزِلْهَا وَ اتَّجَرْتَ بِهَا فِي جُمْلَةِ مَالِكَ فَلَهَا بِقِسْطِهَا مِنَ الرِّبْحِ وَ لَا وَضِيعَةَ عَلَيْهَا.»

این زکات می‌خواهد بگوید در کل مال، حالا این روایت را داشته باشید حالا بعدا در موردش یک قدری بهتر است بعدا صحبت کنیم، نکاتی دارد که در این بحث دخالت دارد.

باب ۳۴ از ابواب من یستحق الزکوة، یک بابی هست در مورد اینکه آیا زکات اگر تلف بشود ضمان هست یا ضمان نیست تعبیر روایت‌های بحث همین اخراج زکات را می‌گوید، می‌گوید اذا اخرج الرجل الزکاة من ماله، ۱۳۲۸۱: «إِذَا أَخْرَجَ الرَّجُلُ الزَّكَاةَ مِنْ مَالِهِ ثُمَّ سَمَّاهَا لِقَوْمٍ فَضَاعَتْ أَوْ أَرْسَلَ بِهَا إِلَيْهِمْ فَضَاعَتْ فَلَا شَيْ‌ءَ عَلَيْهِ.»

این اخرج الرجل الزکاة من ماله معنایش این نیست که از آن مال زکوی، یعنی یک قسمتی از مال را به عنوان زکات کنار گذاشت، دیگر مال انتخابش نکرد، این اخرج الرجل من ماله یعنی اعتبار عدم المالکیة کرد، اعتبار کرد که این مال زکات باشد، این اعتبار یعنی دیگر ملک من نیست، از ملک خودش اخراج کرد، اخرج من ماله یعنی به عنوان زکات از مال خودش خارج کرد، خب این اصلا ربطی به این ندارد که قبل از اینکه، یعنی قسمتی از مال من با زکات، یعنی به عنوان زکات از مال من خارج می‌شود، این حتی با تکلیف محض هم می‌سازد، با ذمه هم می‌سازد، اینها با همه چی می‌سازد. یعنی من موظفم، حالا تاثیر دارد که انسان وقتی قسمتی از مالش را به عنوان زکات خارج کرد از مالش، یعنی دیگر مال خودش نبود، اعتبار عدم المالکیة و اعتبار مالک بودن فقرا را نسبت به این مال کرد، این معنایش این نیست که اگر این اعتبار نکرده بود قسمتی از مالش، نه با این اعتباری که من می‌کنم این ملک می‌شود ملک فقرا، حالا ملک فقرای کلی، این روایت‌ها اگر دلیل بر عدم نباشد، عدم مالکیت نباشد دلیل بر این طرف نیست حالا در مورد آن بعد صحبت می‌کنیم، اصلا اینها را ممکن است شخصی دلیل قرار بدهد که تا عزل نکرده از مالش خارج نشده، شما هستید که دارید این را از مالتان خارج می‌کنید. و الا قبل از او چیز نیست. حالا آن را بعد در موردش صحبت می‌کنیم.

**شاگرد:** با تکلیف محض که نمی‌سازد.

**استاد:** با تکلیف محض هم بسازد.

**شاگرد:** چون می‌گوید کأنّ پیش فرضش این است که چیزی از ملک من خارج می‌شود.

**استاد:** نه، بعد از پرداخت خارج می‌شود، آنکه قطعا همینجور است، یعنی شما وقتی این را به عنوان زکات کنار می‌گذارید چیزی از مالتان کم می‌شود، خب بله همینجور است، ولی ربطی به این ندارد که قبل از عزل این قسمتی از مال ملک فقرا باشد، با عزل ملک فقرا می‌شود. و روایت‌های زیادی، اذا اخرجها من ماله فذهبت و لم یسمها لاحد فقد برء منها. حالا اینها آیا دلیل بر عدم ملکیت هست آن را بعد بحث می‌کنیم، یک نکاتی دارد که آن را عرض می‌کنم. این روایت ۱۳۲۸۳ به این تعبیر هست. حالا با توجه به این نکات به نظر می‌رسد که ما آن استدلالی که می‌کردیم ان الله عز و جل فرض فی اموال الاغنیاء للفقراء ما یکتفون به آن استدلال‌ها هم همه‌اش خراب می‌شود، چون مراد از اموال اغنیا معلوم نیست که آن اعیان زکویه باشد. می‌گوید خداوند در اموال اغنیا ما یکتفی به را برای فقرا قرار داده، این به همین اعتبار که باید از این اموال در راه فقرا صرف بشود همین مقدار کافی است، دیگر لازم نیست که بگوییم مالک قسمتی از اعیان زکویه شدند فقرا، نه، همین مقدار که این اموال فقرا یعنی در این اموال فقرا یک وظیفه‌ای وجود دارد، این وظیفه باید از این اموال برداشته بشود، همین مقدار که از این اموال باید برداشته بشود صرف فقرا بشود کافی هست برای اینکه این تعبیر فی را ما تصحیح کنیم. به نظر می‌رسد هیچ یک از این روایت‌هایی که ما استدلال می‌کردیم این استدلالات تام نیست. ان لله فی اموالکم حقا حالا، حالا بعضی‌هایش شاید یک مقداری، یک ان الله فیه، مثلا ۱۲۷۹۷ آن شاید بشود بهش استدلال کرد، این فرض فی اموال الاغنیاء آنها را نه، ولی ۱۲۷۹۷ را ملاحظه بفرمایید: «رَجُلٌ فَرَّ بِمَالِهِ مِنَ الزَّكَاةِ فَاشْتَرَى بِهِ أَرْضاً أَوْ دَاراً أَ عَلَيْهِ فِيهِ شَيْ‌ءٌ فَقَالَ لَا وَ لَوْ جَعَلَهُ حُلِيّاً أَوْ نُقَراً فَلَا شَيْ‌ءَ عَلَيْهِ [فِيهِ] وَ مَا مَنَعَ نَفْسَهُ مِنْ فَضْلِهِ [فهو] أَكْثَرُ مِمَّا مَنَعَ مِنْ حَقِّ اللَّهِ بِأَنْ يَكُونَ فِيهِ.»

این فیه یعنی در آن عین زکوی، می‌گوید اینکه عین زکوی را از عین زکوی بودن خارج کرده نگذاشته حق الله در این عین زکوی تعلق بگیرد این منشأ می‌شود که منفعت بیشتری از دستش برود، این فیه مرجعش عین زکوی است.

**شاگرد:** به مالش هم بزنیم می‌شود.

**استاد:** نه، فیه مالی قبلا، رجل فر بماله من الزکاة، مراد از آن مال خود آن مال زکوی است، فاشتری به ارضا؟ نه به کلی مال، به آن عین زکوی ارض و دار خریده، أ علیه فیه شیء یعنی در آن عین زکوی که الآن تبدیل شده به غیر عین زکوی. اینها همه‌شان. به مال هست ولی مالی که عین زکوی است.

**شاگرد:** نه ما منع نفسه یعنی به آن «ما» ما منع نفسه نمی‌خورد؟

**استاد:** آن ما منع که چیزش فضله هست، و ما منع نفسه من فضله فهو اکثر. من ما منع من حق الله بان یکون فیه. یعنی فی ماله، این مالی که اینجا نگذاشته حق الله درش قرار بگیرد عین زکوی است، به این می‌شود تمسک کرد. این هم ۱۲۸۴۳ را هم به آنها هم می‌شود تمسک کرد، «إِلَّا أَنْ يُخْرَجَ مِنْ كُلِّ شَيْ‌ءٍ مَا فِيهِ» ما فیه این تعبیری هست که مراد از فیه یعنی عین زکوی. حالا ان لله فی اموالکم حقا، ۱۲۸۹۵ خیلی روشن نیست که مراد از اموالکم خصوص اعیان زکویه هست یا مطلق اموال هست. آن خیلی استدلال به آن نمی‌شود کرد. علاوه بر اینها آن مواردی که علی و فی با هم به کار رفته، ما موارد علی را استدلال تام می‌دانستیم، مواردی که علیٰ تعبیر شده و علیٰ و فی با هم تعبیر شده این را می‌گفتیم هم علیٰ خالی و هم علیٰ و فی با همدیگر را می‌گفتیم آن ولو تجوز هم هست این تجوز در صورتی حُسن عرفی دارد که، ما یک نوع تعلق زکات به عین تعلق گرفته باشد. پس بنابراین موارد فی خالی جز همین یک دو تا روایت که بود آنها را گفتیم. فی که متعلقش عین زکوی باشد به معنای در باشد نه به معنای درباره، اکثر مواردی که حاج آقا استدلال کرده بودند و مناقشه کرده بودند آنها درست است که فی اربعین شاةً شاةٌ آنها نمی‌شود تمسک کرد، آن به معنای درباره است، فی خمس من الابل شاةٌ آنها نمی‌شود، یعنی اکثر موارد فی را نمی‌شود، همین تک و توک و اینها را می‌شود بهش تمسک کرد. این یک سری استدلالات.

حاج آقا اینجا یک بحثی را در مورد، در آخر جلسۀ ۲۹ از صاحب مدارک وجوهی را بر نفی تعلق زکات به ذمه نقل کرده‌اند و مناقشه کردند. من حالا عبارت‌های ایشان را می‌خوانم و یک توضیحاتی در مورد این بدهم. اینجا دارد حاج آقا فرمودند صاحب مدارک ۵ وجه بر بطلان قول به ذمه آورده که برخی از آنها در کلمات قدما در رد کلمات اهل سنت هم مطرح هست. اوّل این روایتی که تعلق زکات را با حرف جر فی بیان کرده مانند فی خمس من الابل شاةٌ نمی‌سازد که این بحث‌ها همه در مورد این فی بود که معلوم شد که جز یکی دو تا بقیۀ روایات همینجور هست که با تعلق زکات به ذمه منافاتی ندارد.

دوم تا پنجم آن هست که می‌خواهیم صحبت کنیم. دوم، این دوم و پنجم در واقع یک سری تالی فاسد برای تعلق زکات به ذمه ذکر کردند. گفتند اگر زکات به ذمه تعلق بگیرد این لازمه را دارد، فالتالی باذل فالمقدم مثله. اینجور استدلال به اصطلاح منطقی قیاس استثنایی می‌گویند، قیاس استثنایی اینجا این قیاس استثنایی از باب نفی تالی برای نفی مقدم هست. در بررسی قیاس استثنایی کسی که می‌خواهد قیاس استثنایی را رد کند گاهی اوقات می‌آید می‌گوید ملازمه درست نیست، گاهی اوقات می‌گوید بطلان تالی درست نیست. آن کسی هم که می‌خواهد اثبات کند باید هم ملازمه را اثبات کند هم بطلان تالی را. در این بحث این دو تا، در کلام صاحب مدارک روشن تفکیک نشده قطعا، ما حالا کلام صاحب مدارک را ذکر می‌کنیم و پاسخ‌هایی که حاج آقا ذکر می‌کنند که پاسخ‌های حاج آقا بعضی‌هایشان بازگشت می‌کند به انکار ملازمه، بعضی‌هایشان بازگشت می‌کند که ما دلیل بر بطلان تالی نداریم. حالا ببینیم آن بطلان تالی را ما دلیل داریم یا نداریم، این ملازمه می‌توانیم، این بحث‌هایی هست که یکی یکی ما می‌خواهیم در موردش بحث کنیم.

**شاگرد:** ذمۀ صرف می‌کند استدلال را یا به عین

**استاد:** برای نفی ذمۀ صرف، بنابراین اصل تعلق به عین، حالا تعلق به عین به نحو مالکیت هست، یا به نحو حق هست. حالا مالکیتش هم به نحو اشاعه هست، کلی فی المعین هست چی هست آنها را نه. اصل تعلق زکات به عین و نفی تعلق زکات به ذمه، بحث اینجاست.

می‌گوید لازمۀ این قول این هست که اگر انسان حداقل نصاب را مالک باشد و چند سال زکات را پرداخت نکند زکات متکرر می‌گردد، در حالی که قطعا چنین نیست، مثلا اگر انسان مالک ۴۰ گوسفند باشد و ۱۰ سال زکاتش را نپردازد اگر زکات متعلق به عین باشد چه به نحو ملک یا به نحو حق تنها یک بار زکات تعلق می‌گیرد، چون یک گوسفند ملک یا متعلق حق ارباب زکات شده در سال بعد ۴۰ گوسفند ملک خالص بدون تعلق حق مالک نیست تا دوباره زکات واجب گردد ولی بنابر قول به ذمه این ؟؟؟ باید هر سال زکات تکرار گردد در حالی که قطعا چنین نیست.

اینجا دو مرحله در این وجه عرض کردم باید بحث بشود، اینکه آیا قطعا چنین نیست درست است؟ وجه اینکه می‌گوییم زکات متکرر نمی‌شود آیا روایت دارد؟ اجماعی است؟ چی است؟ این باید بحث بشود. من احتمال می‌دهم که مثلا ممکن است به اجماع اینجور چیزها تمسک می‌خواهند بکنند و الا من یک تورقی کردم روایتی فی الجمله پیدا نکردم، حالا باز هم بحث را دنبال می‌کنم ببینم روایتی پیدا می‌کنم که ازش استفاده بشود کسی که حداقل زکات را داشته باشد؟ زکاتش تکرر پیدا نکرده باشد و امثال اینها. ممکن هم هست مثلا اگر اجماع عامه هم در این مسئله باشد یعنی این مطلب مسلم باشد که تکرر پیدا نمی‌کند آن هم می‌توانیم تمسک کنیم، ولی اینها بالأخره صغرویا باید این بحث را کرد که آیا دلیلی داریم بر این که این تکرار نمی‌شود یا دلیل نداریم. حاج آقا اینجا بحثی که بعدا مطرح می‌کنند عمدتا روی ملازمه مطرح می‌کنند، بحث ایشان روی ملازمه است، ایشان می‌فرمایند که ممکن است زکات به ذمه تعلق گرفته باشد ولی آن نصابی که، یعنی مقداری که به ذمۀ شخص تعلق گرفته آن را شارع از نصاب کسر گذاشته باشد، یعنی انسان باید نصاب خالص، نصاب ملک خالص شخص باشد بعد ان قلت که این مسلم است در فقه شیعه که دِیْن مانع تعلق زکات نیست، حاج آقا جواب می‌دهند که دینی که مربوط به این زکات، زکات این شیء نباشد آن خب مسلم است که مانع تعلق زکات نیست ولو دینی باشد که در راه تحصیل این مال به دست آورده باشد، شخصی برای اینکه این مال را تحصیل کند دین گرفته، با آن دین این مال را تحصیل کرده هنوز فرض کنید پول گرفته زمین کاشته درختش را، گندم و جو و خرما اینها تولید کرده هنوز دینش هم نداده، آن دین کسر نمی‌شود از نصاب، آن مسلم است آن چیزی نیست. ولی حتی همچین دینی را هم ما قائل بشویم کسر نمی‌شود این غیر از دینی است که خود زکات مال باشد، دین زکاتی نه دین محصل زکات. ممکن است شارع مقدس دین زکاتی را مانع تعلق، یعنی زکات بداند. بنابراین این دلیل بر این نیست که زکات به عین تعلق نگرفته. عرض کردم آن بطلان تالی را باید مطالعه کرد، من حالا نرسیدم این را نگاه کنم، یک کمی اجمالی نگاه کردم ولی اجمالا هنوز دلیلی بر بطلان تالی به ذهنم نرسیده.

**شاگرد:** فتوا بر خلافش نیست که می‌گویند زکات می‌تواند مکررا به یک مال تعلق بگیرد.

**استاد:** حداقل. دو بحث است فرض کنید من حداقل نصاب را بیشتر از حداقل دارم، اینقدر، بحث این است می‌گویند اینقدر باید زکات بدهی تا به نصاب برسد، از نصاب افتاد دیگر متکرر نمی‌شود. تکرر تا رسیدن به نصاب است. دنبال این روایت هم بودند که آیا روایتی هم داریم گفته باشد متکرر می‌شود تا به نصاب برسد؟ اگر به نصاب رسید دیگر تکرر پیدا نکرده. فعلا پیدا نکردم حالا باید ببینم روایتی پیدا شد، این است که بحث بطلان تالی را هنوز نمی‌دانم. حاج آقا بحث نکردند که احتمالا بحث چیزی داشته باشد خیلی نیازمند این است که همۀ روایات و امثال اینها را زیر و رو بکنیم ببینیم چیزی از تویش در می‌آید یا نمی‌آید.

سوم، اگر ترکۀ میت برای ادای دیون میت و زکات کافی نباشد قطعا زکات مقدم بر سایر دیون است در حالی که اگر زکات به ذمه تعلق بگیرد، در این نسخه چاپی نوشته نگیرد، همانند سایر دیون خواهد بود و نباید زکات مقدم بر سایر دیون بشود، تقدم زکات بر سایر دیون نشانۀ این هست که یک نحو تعلقی به عین دارد، چون ببینید فرض کنید که یک مالی را شخص مفلس می‌شود دیّان، اگر یکی از داینین مال خودش را در اینها ببیند می‌تواند آن مال را بردارد، تقسیم به حصص اینجا نمی‌شود کأنّ یک همچین تصویری اینجا شده که اگر این مال تعلق به عین نداشته باشد همه علی السویه باید باشند، ولی اینکه علی السویه نیستند و زکات مقدم است نشانگر این هست که تعلق به عین دارد. حاج آقا اینجا در این اشکال دو تا پاسخ دادند، یکی فرمودند اوّلا تقدم زکات بر سایر دیون ثابت نیست، روایتی در این زمینه ندیده‌ایم، اجماع یا سیره هم باید به زمان معصوم علیه السلام متصل باشد، در اینگونه مسائل تفریعی مستحدثه اتصال به زمان معصوم علیه السلام محرز نیست، پس دلیلی بر تقدم زکات نیافته‌ایم. این یک جهت.

ثانیا علت اینکه در دیون دینی بر دین دیگر مقدم نیست لزوم ترجیح بلا مرجح است وگرنه دلیل عقلی یا نقلی یا عقلایی بر آن در دست نیست. بنابر این اگر ما بپذیریم که زکات بر سایر دیون مقدم است با این حال ممکن است زکات متعلق به ذمه باشد ولی شارع دین زکاتی را بر سایر دیون مقدم داشته باشد. آیا اگر میت به صغیر یا کبیر مدیون بود اشکالی دارد که مثلا دین صغیر مقدم بر دین کبیر باشد، در قراردادهای عقلایی هم اینگونه تقدیم و تأخیر هم مانعی ندارد، اگر میت هم دین به دولت داشته باشد که مالک شخصی نیست و هم به اشخاص مدیون باشد آیا مانعی دارد که عقلا در صورت عدم کفایت ترکۀ میت به همۀ دیون او دین به دولت را مقدم بدارند یا دین به اشخاص را مقدم بدارند؟ بنابراین اگر برخی از حقوق بر برخی دیگر مقدم داشته شد دلیل بر این نیست که حق متقدم به این تعلق گرفته و متعلق به ذمه نبوده است، بلکه با فرض تعلق تمام حقوق به ذمه تقدیم برخی از آنها بر برخی دیگر هیچ محذوری ندارد.

من مراجعه کردم ببینیم روایتی پیدا می‌کنیم تقدم زکات بر سایر دیون را اثبات کند؟ روایت پیدا کردم ولی آن روایتی هست که خیلی روشن هست که اگر تقدمش به وجهی هست که منافاتی با به ذمه تعلق گرفتن ندارد، یعنی وجه اوّل حاج آقا خراب می‌شود ولی وجه دوم حاج آقا بیشتر تثبیت می‌شود، در واقع عدم ملازمه، یعنی بطلان تالی را می‌گوییم بله بطلان تالی هست ولی روایت به گونه‌ای هست که این چیز را ازش اثبات می‌شود.

**شاگرد:** استدلال‌ها از کجا آمده؟ خود ایشان فرمودند خودشان هم جواب دادند؟

**استاد:** نه اینها را صاحب مدارک می‌گوید، صاحب مدارک این استدلال‌ها را فرمودند. در کتاب الوصیة یک بابی هست، جلد بیست و چهارم صفحۀ ۲۹۰. ۳۱۸.

روایت صحیحۀ «مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: أَوْصَتْ إِلَيَّ امْرَأَةٌ مِنْ أَهْلِي بِثُلُثِ مَالِهَا وَ أَمَرَتْ أَنْ يُعْتَقَ عنها وَ يُحَجَّ وَ يُتَصَدَّقَ فَلَمْ يَبْلُغْ ذَلِكَ فَسَأَلْتُ أَبَا حَنِيفَةَ عَنْهَا فَقَالَ تَجْعَلُ أَثْلَاثاً ثُلُثاً فِي الْعِتْقِ وَ ثُلُثاً فِي الْحَجِّ وَ ثُلُثاً فِي الصَّدَقَةِ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَقُلْتُ له إِنَّ امْرَأَةً مِنْ أَهْلِي مَاتَتْ وَ أَوْصَتْ إِلَيَّ بِثُلُثِ مَالِهَا وَ أَمَرَتْ أَنْ يُعْتَقَ عَنْهَا وَ يُتَصَدَّقَ عنها وَ يُحَجَّ عَنْهَا فَنَظَرْتُ فِيهِ فَلَمْ يَبْلُغْ فَقَالَ ابْدَأْ بِالْحَجِّ فَإِنَّهُ فَرِيضَةٌ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»

این فریضة من فرائض الله زکات را هم در بر می‌گیرد این اطلاقش زکات را هم، فریضة من فرائض الله هست. همین معنایش این است که ملازمه نیست ممکن است چیزها با هم فرق داشته باشند، یک دین چون فریضة من فرائض الله هست مقدم باشد بر دین دیگر، این معنایش این نیست، خود حج هم، حج هم متعلق به عین که نیست، خود حج هم که موضوع قضیه است متعلق به عین نیست که، ولی چون فریضة من فرائض الله هست آن مقدم هست، تعبیری که در منابع عامه زیاد بود، دین الله احق ان یقضی، آن مضمونش پارسال مفصل روایتش را هم آوردیم، قصۀ خثعمیه و آن روایت در منابع عامه خیلی منبع دارد، خیلی روایت وارد شده، عین الله احق ان یقضی، آن مضمون فانه فریضة من فرائض الله همان مضمون هست که آن چیزی که فریضة من فرائض الله هست این مقدم هست، خب بنابراین

**شاگرد:** تقدم بر دیون است دیگر، آنهای دیگر دین است؟

**استاد:** فریضه نیست، نه فریضة من فرائض الله نیست، ما دلیل چیز نداریم که آنها

**شاگرد:** اصلا وجوب آنها به خاطر وصیتش بوده دیگر، این جواب ازش بر می‌آید که ظاهرا به گردن حج بوده، اضافه بوده

**استاد:** به گردنش حج بوده درست است، درست است حج به گردنش بوده. ظاهر فریضه این هست مگر بگوییم فریضه مراد آن چیزی هست که در قرآن آمده باشد، دیون دیگر هم ادای دیون دیگر هم در قرآن آمده بنابراین آنها هم، اگر این باشد مشکل است بگوییم اینها، یعنی من می‌خواستم اینجور استدلال کنم که دیون اینها ولو واجب هستند، فریضه نیستند، فریضه واجبی هست که خدا آنها را واجب کرده باشد ولی ممکن است ما بگوییم تمام آن چیزهایی که در قرآن وارد شده آنها را خدا واجب کرده پرداخت دیون مردم در قرآن بهش اشاره شده من بعد وصیة یوصی بها او دین این معنایش این است که دین را باید ادا کرد دیگر، من بعد وصیة او دین اینها همه

**شاگرد:** احیانا ارشاد به هوش و عقل نیست چیزی در قرآن آمده به خاطر همین فریضه؟

**استاد:** ارشاد به حکم عقل هم باشد، ارشاد به حکم عقل منافات با فریضه است دیگر. عقل که خودش مشرع نیست که. عقل کاشف از تشریعات شارع است، تشریعات شارع هم تشریعات خدایی هست و تشریعات نبوی هست. نه این خراب شد این استدلال ما. نه حالا فعلا صغرایش هم. می‌گویم صغرایش دین الله احق ان یقضی است. من می‌خواستم موید، این دین الله احق ان یقضی به اصطلاح از طرق عامه است، اشکال قضیه این است که چیز ندارد، چیزهای خاصه من پیدا نکردم که دین الله احق ان یقضی باشد. ولی علی ای تقدیر این مؤید فرمایش حاج آقا هست که هیچگونه این را مؤید فرمایش حاج آقاست که مگر قرار هست که همۀ دیون در یک سطح باشند؟ یکی از نکاتش دین الله بودن هست، و در زکات ممکن است ما بگوییم زکات اصلش دین الله است، و در طول مالکیت خدا فقرا مثلا مالک هستند، ممکن است یک همچین ملاحظه‌ای در مورد زکات شده باشد، مثبت نمی‌خواهیم بگوییم حتما هست، احتمال اینکه علت تقدیم زکات این باشد که این دین الله است، دین الله احق ان یقضی، همین احتمالش کافی هست برای اینکه نتوانیم ما به آن استدلال کنیم. پس بنابراین باز هم به همین مطلب حاج آقا رسیدیم که به اصطلاح ما دلیل نداریم که دینی نباید بر دین دیگر مقدم باشد، ممکن است زکات مقدم باشد به خاطر این که دین الله است، احتمال دین الله بودن زکات هم کافی هست، در ذهنیت مردم این هست که انما الصدقات لله، صدقه به معنای عامش روایت هم دارد که انما الصدقات لله و ما بگوییم که این جمعش با این انما الصدقات للفقراء و المساکین این هست که این صدقات هم برای خداست، خدا در واقع ملک خودش را به این نحو به مساکین داده. خب بعضی از روایات هم اشاره می‌کند که وقتی می‌خواهید صدقه بدهید مثلا دستتان را بالا قرار بدهید چی قرار بدهید، آنها معلوم نیست فقط اختصاص داشته باشد به صدقات مستحبی،

**شاگرد:** مثل «مَنْ ذَا الَّذي يُقْرِضُ اللّهَ» است دیگر

**استاد:** شبیه «مَنْ ذَا الَّذي يُقْرِضُ اللّهَ قَرْضًا حَسَنًا» و اینهاست، زکات هم ممکن است از این باب باشد که یک، خداوند قسمتی از مال اغنیا را برای خودش قرار داده از آن به فقرا داده. احتمالش هم کافی هست برای اینکه ما نتوانیم این استدلال را، ملازمه را اثبات کنیم. این هم دلیل سوم.

دلیل چهارم این هست اگر قسمتی از نصاب یا تمام آن از بین برود بنابر قول به ذمه نباید، حالا دیگر چهارم و پنجم را ملاحظه بفرمایید ان شاء الله فردا در مورد آنها صحبت خواهیم کردیم. من حالا یک قدری هم بگردم ببینم در مورد مثلا تقدیم زکات بر سایر چیزها و همچنین آن وجه دومی که ذکر شده بود که اگر حداقل نصاب را مالک بود زکات نباید متکرر بشود یک بار بیشتر نباید باشد این را باید ببینم اصلا، این مسئله‌اش خیلی مسئلۀ خاصی است که شخصی دقیقا به اندازۀ نصاب داشته باشد. یک فرد خاصی است اینکه ما بگوییم حتما این فرد خاص مطرح بوده، چون حالا این را من فردا یک قدری توضیح بیشتر عرض بکنم که چرا اینجاها اجماع کاشف از قول معصوم نیست آن را فردا باز در موردش بیشتر توضیح می‌دهم، یک قدری بحثش را نگاه کنم ببینم عامه مطلب هست نیست، فعلا پرونده‌اش را باز می‌گذاریم ببینیم چه کار می‌شود کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد